

نوع مقاله: ترویجی

نگاهی به اندیشه عرفانی آیت‌الله مصباح یزدی

fanaei.ir@gmail.com

محمد فنائی اشکوری / استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۳ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷

چکیده

آیت‌الله مصباح به‌عنوان متفکر و اسلام‌شناسی جامع، در حوزه‌های گوناگون معارف اسلامی، نظروزی و نظریه‌پردازی کرده است. یکی از حوزه‌هایی که ایشان به نظروزی و اصلاح‌گری پرداخته، عرفان اسلامی است. از عرفان اسلامی روایت‌ها و قرائت‌های گوناگونی وجود دارد. از همین رو، اختلاف‌نظر و موافق و مخالف نسبت به آن بسیار است. برخی از بزرگان همچون علامه طباطبائی، شهید مطهری و آیت‌الله مصباح، تلقی‌ای از عرفان اسلامی ارائه می‌دهند که از سویی حاصل تحلیل عقلی و از سوی دیگر، برآمد از متن آموزه‌های قرآنی و روایی است، به‌گونه‌ای که رد و انکار این تلقی از عرفان آسان نیست. در این مقاله خطوط کلی اندیشه‌های عرفانی آیت‌الله مصباح را که روح آن برگرفته از قرآن کریم است، همراه با ملاحظات انتقادی و اصلاحی ایشان نسبت به برداشت‌های ناصواب در این زمینه، به اختصار عرضه می‌شود؛ تا هم تشنگان عرفان اصیل اسلامی از زلال آن جرعه‌ای برگیرند و هم با بهره‌گیری از روشنگری‌های آن استاد فرزانه، از لغزش‌ها و افراط و تفریط‌ها در این زمینه ایمن باشند. عمده مطالب مقاله برگرفته از کتاب «در جستجوی عرفان اسلامی» حضرت استاد است.

کلیدواژه‌ها: گرایش عرفانی، عرفان اسلامی، شاخصه‌های عرفان اسلامی، سلوک عرفانی، مراتب توحید.

۱. گرایش عرفانی

انسان به‌طور طبیعی نیازها و تمایلاتی دارد که به‌تدریج در وجودش شکوفا می‌شوند. انسان از آغاز، میل به خوردن و آشامیدن دارد. پس از آن، احساس نیاز به محبت مادر، سپس میل به بازی، بعد از آن میل جنسی در او ظاهر می‌شود. برخی از امیال مربوط به سن و دوره خاص هستند؛ مانند میل به بازی‌های کودکانه و علاقه به اسباب بازی‌ها. بعضی از امیال محسوس نیستند و شدت آنها به روحیه افراد بستگی دارد؛ مانند لذت‌های هنری و میل به تماشای زیبایی‌ها. بعضی از امیال به اندام و اعضای بدنی مرتبطند و برخی از امیال روحی هستند و به عضو بدنی خاصی مرتبط نیستند؛ مثل میل به احترام. این امیال به‌طور طبیعی در انسان هست و خود به خود ظهور و بروز پیدا می‌کند.

انسان امیال دیگری دارد که خود می‌تواند در شکوفایی آن مؤثر باشد؛ مثل عشق، که با توجه به زیبایی‌های معشوق و یاد او شدیدتر می‌شود و با بی‌توجهی و غفلت و غلبه خواسته‌های دیگر، ممکن است فروکش کند.

یکی از گرایش‌های اصیل انسانی، گرایش عرفانی است. گرایش عرفانی نوعی گرایش روحی است و از امیالی است که ممکن است خود به خود شکوفا نشود. این میل در انسان‌های معمولی در ابتدا به‌صورت مبهم و ضعیف وجود دارد. فرد احساس نیازی می‌کند؛ اما نمی‌داند دقیقاً به چه چیزی نیازمند است. احساس وابستگی دارد؛ اما چندان روشن نیست که متعلق این میل چه چیزی یا چه کسی است. این همان میل یا فطرت خداجویی است که گاهی آشکار می‌شود؛ چنان‌که گاهی نیز انسان از آن غافل است. با تفکر و توجه کردن، این میل می‌تواند زنده بماند، شکوفا شود و شدت یابد. شدت و رشد این میل بسته به شدت توجه و مراقبه است. انسان احساس می‌کند نوعی کمال هست که می‌تواند به آن برسد؛ اما اولاً درک این امر به تفکر و توجه فرد بستگی دارد؛ و ثانیاً رسیدن به آن وابسته به همت و تلاش فرد است. هدف نهایی بعثت انبیا توجه دادن انسان و رساندنش به این کمال است. سایر اهداف مانند استقرار عدالت از اهداف متوسط هستند. استقرار عدالت برای آن است که زمینه برای رشد معنوی و روحی و کمال واقعی انسان که قرب الی‌الله است، فراهم شود. زیست اخلاقی و عرفانی، استعداد کمال‌جویی انسان را آگاهانه می‌کند و کمال می‌بخشد و او را برای رسیدن به عالی‌ترین کمال ممکن سوق می‌دهد.

۲. چیستی عرفان

واژه «تصوف» ظاهراً به‌معنای پشمینه‌پوشی است که نمادی از

زندگی سخت و دور از هوا و هوس و تن‌پروری برای رام کردن نفس و رهاکردن آن از بند تعلقات دنیوی و نفسانی است. این واژه بیشتر با سلوک و عرفان عملی تناسب دارد؛ چنان‌که واژه «عرفان» که به‌معنای معرفت است، با شهود و عرفان نظری متناسب‌تر است. گاهی این دو اصطلاح به‌صورت مترادف به‌کار می‌روند. در عرف شیعه عنوان صوفی بیشتر ناظر به جریان‌هایی است که انحرافات دارند و اغلب به‌صورت عنوانی مذموم تلقی می‌شود؛ اما عنوان عرفان معمولاً به‌صورت ممدوح و مثبت به‌کار می‌رود.

عرفان، شناخت حضوری، شهودی و بی‌واسطه خداوند است. «عرفان عبارت است از شناخت خدا، صفات و افعال او، شناختی که نه با فکر و استدلال، بلکه با ادراک قلبی و دریافت باطنی حاصل شود. عرفان، یعنی شناخت خدا، ولی نه غایبانه و با عقل و برهان، بلکه با قلب و دل و رؤیت حضور او در عمق جان» (مصباح، ۱۳۹۵، ص ۳۳). خداشناسی عقلی، شناخت خدا از ورای حجاب‌های تیره است؛ اما خداشناسی عرفانی مشاهده حق در آینه شفاف و بدون غبار و زنگار است. شناخت عرفانی خدا حضوری است و دیدار او با چشم دل است؛ درحالی‌که شناخت حصولی خدا از راه وسایطی همچون صورت ذهنی، مفهوم، فکر و اندیشه است. این شناخت گاهی با توصیف دیگران به‌دست می‌آید. بسیار فرق است بین شنیدن اوصاف یک میوه با دیدن و چشیدن آن.

حقیقت عرفان همین شناخت شهودی است. به‌گزاره‌های نظری حاکی از مشاهدات عرفانی، عرفان نظری گفته می‌شود. راه رسیدن به معرفت عرفانی سلوک عرفانی است. عرفان عملی برنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی است که انسان را به شناخت حضوری و شهودی خداوند رهنمون می‌شود.

عرفان نظری در حوزه علم حصولی است و از این جهت همچون فلسفه است که تنها می‌تواند عقل را ارضا کند؛ اما نمی‌تواند عطش دل را فرو نشاند. معرفت عرفانی قابل انتقال به غیر نیست. عارفان تنها می‌توانند کسی را که اهل شهود نیست به کمک الفاظ و مفاهیم و ذکر اوصاف حقایق مشهود و با استفاده از تشبیهات و تمثیل‌ها در قالب علم حصولی به درک حقیقت نزدیک کنند؛ اما در نهایت، ادراکی که حاصل می‌شود گنگ و ناراست. حتی ممکن است عارفی توان علمی برای بیان یافته‌هایش نداشته باشد؛ که این امر البته نقصی در عرفان او نیست. معرفت عرفانی فقط برای کسی حاصل است که خود به کشف

و شهود رسیده باشد. حتی آگاهی حصولی از یافته‌های عارفان نیز

مستلزم آن نیست که همه سخنان او درست و حجت باشند. همچنین داشتن رؤیای صادق هم، علامت کمال نیست؛ چنان‌که عزیز مصر هم رؤیای صادق دید.

برخورداری از کرامت و قدرت بر کارهای خارق‌العاده را نیز نباید از ویژگی‌های عارف راستین دانست. این‌گونه قدرت‌ها علل مختلف دارد. گاهی چنین قدرت‌هایی علل طبیعی دارد؛ مثلاً ساختار ژنتیکی برخی به‌گونه‌ای است که از قدرت‌های خاصی برخوردارند. همچنین افرادی از راه‌های خاصی، مانند ریاضت، سحر، احضار ارواح و تسخیر جن، کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند. هر قدر فرد با کنترل نفس خود، قدرت اراده و تمرکزش را افزایش دهد، به همان اندازه می‌تواند در طبیعت تصرف کند. این‌گونه قدرت‌ها علامت حقانیت عقاید شخص یا نشانگر عارف و ولی‌الله بودن کسی نیست. گرچه عارفان راستین هم ممکن است گاهی کرامتی اظهار کنند و مثلاً مستجاب‌الدعوه باشند؛ اما آنها به این‌گونه امور توجهی ندارند و در آنها توقف نمی‌کنند. آنچه برای عارف مهم است، بندگی است. برای شناخت عارف راستین و تشخیص اینکه دارای کرامتی است که منشأ الهی دارد؛ باید دید عقاید و رفتارشان چه اندازه با شرع مطابقت دارد. بنابراین داشتن کشف و کرامت یا برخورداری از علم عرفان، دلیل بر عارف بودن کسی نیست و از این طریق نمی‌توان مرتبه کسی را در عرفان شناخت. ممکن است کسی کشف و کرامتی اظهار نکند، اما برتر از کسی باشد که از او کشف و کرامت دیده شده است.

۳. عقل و عرفان

در باب نسبت عقل و عرفان مباحث مختلفی مطرح است. یک نکته در این باب این است که ادراک عقلی فلسفی و ادراک شهودی عرفانی متفاوت هستند. معرفت عرفانی، حضوری و شهودی است؛ اما معرفت فلسفی، عقلی و حصولی است. با عقل می‌توان خدا را به نحو حصولی شناخت و وجودش را اثبات کرد؛ اما با عقل نمی‌توان خدا را دید و یافت. عرفان نظری هم از این جهت همچون فلسفه است؛ چون دانشی مفهومی و حصولی است. البته این سخن به‌معنای کاستن از ارزش معرفت عقلی و فلسفه نیست؛ بلکه سخن در تفاوت معرفت عقلی و شهودی است. ما، هم به معرفت عقلی نیازمندیم، هم به معرفت شهودی و «هیچ‌یک از عرفان و فلسفه جای دیگری را پر نمی‌کند و هریک از این دو در جای خود ضروری و ارزشمند است» (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۵۰).

همیشه میسور نیست و نمی‌توان به سخن هر مدعی کشف و شهودی اعتماد کرد. البته اگر مدعی شهود معصوم باشد، سخن او حجت است. اگر معصوم از حقیقتی باطنی خبر دهد، اولاً یقین خواهیم داشت که او چیزی را یافته است، و ثانیاً آنچه یافته است، حقیقت است، نه خیال و وهم. اما سخن غیرمعصوم حجیتی ندارد؛ مگر از راهی مطمئن شویم که اولاً او در بیانش صادق است و ثانیاً با قرائن دریاپیچ یافته است از عنایت‌های ربانی است؛ نه از جنس وهم و خیال و القاء شیطانی. چون حقیقت عرفان امری قلبی و باطنی است، شناخت عارف حقیقی برای افرادی که احاطه به باطن افراد ندارند، دشوار است؛ جز به نحو ظنی از راه قرائن.

عارف کسی است که خدا را با قلب و روح درک کرده و یافته باشد. «کسانی که به گوهر راستین عرفان دست‌یافته باشند، اهل تظاهر و به دنبال اسم، رسم و عنوان نیستند؛ بلکه در خلوت روح خود از انس با محبوب خویش غرق لذت‌اند و از بند اسم و رسم و نام و نشان رهیده‌اند» (همان، ص ۳۷). نه اسم و عنوان ملاک عارف بودن است، نه اظهار کشف و کرامت. در میان علمای ربانی افراد بسیاری داریم که عنوان عارف را ندارند و کشف و کرامتی اظهار نکرده‌اند؛ اما به راستی عارف هستند. آشنایی با علوم و اصطلاحات عرفانی هم ملاک عارف بودن نیست.

چنان‌که گفتیم عارف راستین کسی است که به معرفت شهودی و قلبی خدا رسیده باشد؛ اما در اینجا نکاتی هست که باید توجه داشت. هر کشفی نشانه کمالات معنوی صاحب کشف نیست. گاهی برخی از ادراکات کشف‌گونه بر اثر عوامل طبیعی به‌وجود می‌آید؛ چنان‌که برخی افراد به‌طور ذاتی تیزبین هستند. برخی از راه تحمل ریاضت به کشف‌هایی می‌رسند. کسانی از راه‌های غیرمتعارف مثل احضار ارواح به کشف‌هایی می‌رسند. این‌گونه کشف‌ها بین حق و باطل مشترک است. چنان‌که عرفا گفته‌اند، مکاشفات شیطانی هم وجود دارد. بنابراین برخورداری از پاره‌ای ادراکات باطنی، علامت مقام معنوی شخص مدعی و دلیل حقانیت عقاید او نیست. به طریق اولی، برخلاف پندار برخی، برخورداری از هر کشفی هرگز دلیل بر آن نیست که صاحب کشف، ولی خداست و از مقام طیبیت برخوردار است.

حتی مؤمنی که از راه درستی به مکاشفه حقی می‌رسد، ممکن است صلاحیت مرشد و مربی معنوی بودن را نداشته باشد. گاهی ممکن است برای نوجوانی یا انسان ساده‌ای به‌خاطر لطافت روحش مکاشفه‌ای روی دهد؛ اما این امر هرگز نشانه کامل بودن او نیست و

واجب‌الوجود است و جز او موجود مستقلی وجود ندارد. ممکنات تنها از وجود ربطی و تعلقی برخوردارند و هستی آنها عین ربط و فقر است. این تفسیری از وحدت وجود است که عقل آن را تأیید می‌کند.

ممکن است گفته شود عرفا وحدت وجود به معنای نفی مطلق کثرت را به علم حضوری می‌یابند. آیا براساس حکم عقل می‌توان اعتبار علم حضوری را انکار کرد؟ پاسخ این است که خیر، عقل هرگز نمی‌تواند اعتبار علم حضوری را انکار کند اما می‌توان در مدعی فوق مناقشه کرد و این ادعا را نپذیرفت که عرفا وحدت وجود به معنای نفی مطلق کثرت را شهود کرده‌اند. بین علم حضوری و تفسیر علم حضوری باید تفکیک کرد اعتبار علم حضوری مستلزم اعتبار هر تفسیری از علم حضوری نیست. در بسیاری از موارد علم حضوری همراه با تفسیری ذهنی است که از سنخ علم حضوری نیست. در اینجا می‌توان ادعا کرد که آنچه مشهود عارف است، وجود استقلالی حق و وجود تعلقی ماسوی است، اما عارف در مقام تفسیر ذهنی با مسامحه وجود مستقل را مساوی با وجود حقیقی می‌گیرد و وجود حقیقی را از سایر موجودات نفی می‌کند. آنچه عارف دیده است، غنای وجود حق تعالی و فقر و ناداری و وابستگی ممکنات به حق تعالی است؛ اما برداشت ذهنی و حصولی او این است که ماسوی‌الله اساساً از هیچ‌گونه وجودی برخوردار نیستند. این برداشت عین شهود نیست. می‌توان آن شهود را پذیرفت و تفسیر دیگری برای آن ارائه کرد، چنان که صدرالمآلهین با طرح نظریه وجود ربطی چنین کرده است (همان، ص ۵۳).

برخی از عرفا و حکما افزون بر ادعای شهود، برهان بر وحدت وجود اقامه کرده‌اند؛ یعنی خواسته‌اند بگویند که وحدت وجود نه تنها ناسازگار با عقل نیست؛ بلکه مقتضای برهان عقلی است. یکی از مهم‌ترین براهین در این باب، برهانی است که از عدم تناهی خداوند بر یگانگی هستی و نفی وجود از ماسوی‌الله اقامه شده است. طبق این بیان لازمه وجود دیگر، ولو به نحو ربطی، محدودیت و تناهی واجب‌الوجود است. اما این بیان قابل مناقشه است، به توضیحی که می‌آید: «ممکن است توهم شود که لازمه نامتناهی بودن کمالات واجب‌الوجود این است که مطلقاً هیچ موجود دیگری تحقق نیابد؛ زیرا تحقق هر موجود دیگری به معنای واجد بودن بخشی از کمالات وجودی است. جواب این شبهه آن است که کمالات سایر مراتب که همگی مخلوق واجب‌الوجودند، شعاعی از کمالات وی هستند و وجود آنها تراحمی با کمالات نامتناهی واجب‌الوجود ندارد. هنگامی دو کمال عینی با یکدیگر تراحم پیدا می‌کنند که در یک مرتبه از وجود فرض شوند؛ اما اگر یکی در طول دیگری باشد، مزاحمتی با یکدیگر نخواهند داشت. بنابراین وجود مخلوقات منافاتی با نامتناهی بودن کمالات خالق ندارد» (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۳۴۹).

در بسیاری از موارد عقل و عرفان موافق و هماهنگ هستند. بسیاری از باورهای عرفانی را عقل تأیید می‌کند، و بالعکس. اما آنچه محل بحث است، این است که آیا عقل قدرت درک حقایق عرفانی را دارد یا خیر. آیا عقل می‌تواند درباره یافته‌های عرفانی قضاوت کند و بعضی از دعاوی عرفا را رد کند؟ برخی از عرفا مدعی حقایقی هستند که از نظر آنها قابل فهم و تبیین عقلانی نیست. از این رو، اصرار دارند که عقل توان درک و انکار آن یافته‌ها را ندارد؛ مانند قضیه وحدت وجود. حال پرسش این است که آیا عقل در باب مسائلی همچون وحدت وجود عرفانی قادر به داوری است؟ این مسئله اختلافی است.

حق این است که گرچه عقل ممکن است نتواند حقیقت آنچه را که عارف شهود کرده است، دریابد؛ اما با این حال فی‌الجمله توان داوری ایجابی و سلبی دارد. دست‌کم عقل می‌تواند با استفاده از بدیهیات و قواعد منطقی، بطلان برخی دعاوی را درک و اثبات کند. مثلاً اگر مدعایی خلاف بدیهیات و احکام قطعی عقل باشد، عقل می‌تواند آن را انکار کند. در باب معرفت‌الله می‌توان گفت که عقل به شناخت کنه ذات حق راه ندارد؛ اما می‌تواند بر پایه بدیهیات و به‌کارگیری استدلال به احکام ایجابی یا سلبی برسد که معتبر باشد. ما به کمک عقل، صفات ایجابی و سلبی را برای خدا اثبات می‌کنیم. عقل می‌تواند اثبات کند که خدا صفاتی را دارد و صفاتی را ندارد؛ بدون اینکه خدا را مشاهده کرده باشد.

در باب وحدت وجود عرفانی نیز عقل می‌تواند داوری کند. اگر مراد از وحدت وجود، نفی وجود از غیر خدا به معنای نفی مطلق کثرت باشد، چنین باوری به حکم عقل نادرست است. وجود کثرت، از بدیهیات است. انکار کثرت خلاف علم حضوری به نفس و افعال و انفعالات نفس است. هر کسی به نحو حضوری به خود و افعال و انفعالاتش علم دارد و می‌داند که خدا نیست. پس غیر خدا هم از وجود برخوردار است. اگر کسی بگوید این علم حضوری معتبر نیست؛ لازمه‌اش نفی اعتبار علم شهودی است که اساس معرفت عرفانی است.

آنچه گفتیم تنها یک برداشت از وحدت وجود را رد می‌کند، که وحدت وجود را به معنای نفی مطلق کثرت می‌داند. اما این امر هرگز به معنای انکار هر تفسیری از وحدت وجود از سوی عقل نیست؛ چراکه می‌توان برای وحدت وجود تفسیر قابل قبولی در نظر گرفت. اگر ما وحدت وجود را به معنای انکار وجود استقلالی برای ماسوی‌الله تفسیر کنیم، موافق با عقل خواهد بود. براساس نظریه وجود ربطی صدرالمآلهین، ماسوی‌الله عین ربط و تعلق به خدا هستند و دارای استقلال وجودی نیستند. پس می‌توان گفت وجود مستقل منحصر در

۴. عرفان در اسلام

خاستگاه عرفان اسلامی چیست؟ برخی منکر وجود عرفان در اسلام شده، آن را امری وارداتی و ناسازگار با اسلام پنداشته‌اند. بعضی عرفان را خارج از اسلام اما سازگار با آن دانسته‌اند. کسانی گفته‌اند عرفان نوعی بدعت مرضیه است؛ یعنی عرفان از اسلام نشئت نگرفته است، اما اسلام آن را تأیید می‌کند؛ چنان که رهبانیت در مسیحیت نبود، اما هنگامی که کسانی چنین روشی را وارد مسیحیت کردند این امر مقبول و مورد رضای خداوند بود. رهبانیت مبالغه در بندگی و پرستش است و رهبانان از این طریق خواستند رضای الهی را جلب کنند و کمال بندگی خود را نشان دهند؛ هرچند خود آنها به این رهبانیت ملتزم نماندند؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید: ۲۷)، از نظر برخی تصوف و عرفان در اسلام هم، چنین حکمی دارد.

نظر دیگر این است که عرفان برخاسته از اسلام، بلکه به‌منزله روح و مغز آن است. این نظر پسندیده‌تر است. براین اساس پیامبر خدا ﷺ و امامان معصوم ﷺ از عالی‌ترین مرتبه عرفان برخوردارند. چنان که پیش از این گفتیم «ریشه عرفان و گرایش‌های عرفانی، یعنی خداجویی، خداپرستی و خدادوستی، امری فطری است» (مصباح، ۱۳۹۵، ص ۵۰). از این رو، این گرایش در همه انسان‌ها در همه زمان‌ها هست. ادیان نیز بعد عرفانی دارند. عرفان نه تنها بیگانه از دین نیست، بلکه روح دین است؛ «روح آن توجه به خدا و واصل شدن به حق تعالی است» (همان). هدف اصلی انبیا نیز تعلیم راه تکامل معنوی و عرفانی است. از این رو، سرچشمه عرفان اسلامی چیزی جز اسلام نیست.

البته این سخن هرگز بدان معنا نیست که هرچه در باب عرفان و تصوف در عالم اسلام طرح شده است، حق و سازگار با اسلام است. دیدگاه‌ها و برداشت‌های غلط و انحرافی هم در تاریخ عرفان فراوان بوده است؛ اما اصل عرفان در متن دین قرار دارد. آیات قرآن کریم درباره معارفی همچون توحید، حضور ذات حق در سراسر عالم، احاطه خدا بر عالم، و تسبیح موجودات، نشانگر عالی‌ترین مضامین عرفانی هستند. همچنین از آیات بسیاری می‌توان آیین سیر و سلوک عرفانی را به دست آورد؛ مانند آیات مربوط به تفکر، تدبر، توجه، ذکر، سحرخیزی، روزه‌داری، سجده و تسبیح طولانی، خضوع، خشوع، اخبات، اخلاص، اعمال صالح از روی محبت به خدا و برای رسیدن به قرب الهی، توکل، تسلیم و رضا. در روایات و ادعیه اسلامی نیز این‌گونه مضامین به‌وفور دیده می‌شود.

شایان ذکر است که در تفسیر این‌گونه آیات و روایات افراط و

تفریط شده است. برخی ظاهرگرایان که منکر عرفان هستند، تفسیرهایی ساده‌لوحانه و پیش‌پاافتاده از این آیات ارائه کرده‌اند. مثلاً برای خدای متعال حالات متغیر و گاه احکام جسمانی قائل شده‌اند. بعضی از اهل عرفان نیز برداشت‌ها و تأویل‌های دور از ذهن از آیات و روایات کرده‌اند. باید کوشید از افراط و تفریط دوری کرد و در جست‌وجوی حق بود و از عدل و انصاف خارج نشد.

۵. عرفان و شریعت

از آنچه گفتیم نسبت بین عرفان و شریعت نیز روشن می‌شود؛ برخی راه عرفان را مستقل از شریعت پنداشته‌اند که گاهی به آن طریقت می‌گویند. از نظر اسلام عرفان راه مستقلاً از شرع نیست؛ بلکه بخش دقیق‌تر و لطیف‌تر همان شرع است. طریقت و حقیقت در طول شریعت قرار دارند. طریقت در معنای درستش، بُعدی از شریعت است. در طریقت، تنها توجه به ظاهر عمل نیست؛ بلکه به عناصر باطنی مانند توجه، اخلاص و مراقبه تأکید می‌شود. در سطح ظاهر شریعت از شرک آشکار (جلی) اجتناب می‌شود؛ اما عارف می‌کوشد از شرک پنهان (خفی) نیز دوری کند. اینها بیرون از شریعت نیست؛ بلکه در درون خود شریعت است که گاه به آن طریقت گفته می‌شود. عارف می‌کوشد با عمل به شریعت و طریقت، به حقیقت برسد. آداب و اعمالی که در شریعت نیامده است، در سلوک عرفانی راستین اعتباری ندارد. این‌گونه آداب حتی اگر موجب حصول حالات به اصطلاح عرفانی موقتی شود، سرانجام خوبی ندارد و ممکن است دامی شیطانی برای سقوط انسان باشد. راه حق همان است که دین حق تعیین کرده و جز آن هرچه هست، گمراهی است؛ «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس: ۳۲).

۶. انحراف و تحریف در عرفان

تحریف و انحراف در میان پیروان ادیان همواره در تاریخ رخ داده است. یکی از علل تجدید نبوت‌ها، وقوع تحریف و انحراف در میان پیروان ادیان پیشین است. همان‌طور که در عقاید و احکام ادیان تحریف و انحراف رخ داده، در عرفان هم این امر واقع شده است. برخی از مسلمانان صدر اسلام به‌گمان اینکه دینداری و خوف از خدا مستلزم کناره‌گیری از دنیا و ترک هرگونه لذت‌های دنیوی است؛ راه زهد افراطی و انزوا و ترک خانواده و جامعه را در پیش گرفتند. این رویکرد و برداشت از سوی رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علی ﷺ و دیگر ائمه مذمت گردیده و رهبانیت در اسلام نفی شده است. اما در میان برخی فرقه‌های صوفی این‌گونه زیاده‌روی‌ها دیده می‌شود. در زمان

ما نیز این‌گونه انحرافات در فرقه‌هایی که خود را به عرفان و تصوف منتسب می‌کنند، بسیار است.

منشأ هر انحرافی، یا نادانی است یا هواپرستی. انحراف در بسیاری از پیروان فرقه‌ها ریشه در نادانی و ضعف معرفت دینی آنها دارد. اما بخش مهمی از انحرافات ریشه در شهرت‌طلبی و دنیا دوستی بنیانگذاران و اقطاب این فرقه‌ها دارد. آنها با فرقه‌سازی و فریب افراد ساده‌لوح به راحتی به شهرت و ثروت‌های کلان دست می‌یابند.

استعمارگران هم برای تضعیف وحدت امت اسلامی، مقابله با بیداری اسلامی و دور کردن مردم از روحانیت، از فرقه‌های انحرافی حمایت می‌کنند. آنها با ترویج صوفی‌گری فرقه‌ای که فقط به تکامل معنوی می‌اندیشد و از امور دنیوی و سیاسی دوری می‌کند، راه را برای رسیدن به اهداف استعماری خود هموار می‌سازند؛ چنان‌که برای مقابله با نفوذ کمونیسم و شوروی نیز دست به فرقه‌سازی می‌زدند.

۷. شاخصه‌های عرفان اصیل اسلامی

برای شناخت عرفان راستین و تمییز آن از جریان‌های انحرافی توجه به شاخصه‌های عرفان اصیل اهمیت دارد. یکی از شاخصه‌های عرفان اصیل، مطابقت با فطرت است. همان‌طور که دین حق مطابق با فطرت است؛ عرفان دینی که جز حقیقت همان دین نیست در اعتقاد و سلوک مطابق با فطرت است. مهم‌ترین اصل فطری در اینجا توحید است که در دین و عرفان اصیل محوریت دارد. در مقام سلوک نیز هماهنگی با فطرت اهمیت دارد. به‌عنوان مثال درباره‌ی غرایز و خواسته‌های مادی و جسمانی انسان، افراط و تفریط کردن خلاف فطرت و میانه‌روی و رعایت اعتدال مقتضای فطرت است. نه تعطیل غرایز مطلوب است؛ نه افسارگسیختگی و زیاده‌روی. این اصل در همه‌ی اعمال جاری است.

ویژگی دیگر عرفان راستین، همه‌جانبه بودن است. عرفان راستین رشد همه‌جانبه‌ی انسان را اقتضا دارد، نه رشد در یک جنبه همراه با ضعف و نقص در جنبه‌های دیگر را. سلوک عرفانی نباید به سمتی باشد که فقط یک بعد انسان به کمال برسد. انسان باید به مقام مظهریت جمیع اسماء الهی برسد. از این جهت در روش سلوکی توجه به بارور شدن همه‌ی استعدادهای انسان ضروری است. سلوک عرفانی باید به گونه‌ای تنظیم شود که انسان را در همه‌ی شئون زندگی متوجه خدا کند و به همه‌ی اعمال انسان صبغه‌ی الهی دهد.

اعتقاد به تعارض و تضاد میان بعد مادی و معنوی انسان، از انحرافات است که در بسیاری از سنت‌ها و فرقه‌های عرفانی رخ داده است. بی‌توجهی به نیازهای جسمی و فعالیت‌های اجتماعی، انحراف از

عرفان راستین است. از نظر اسلام این ابعاد، مکمل یکدیگرند. به مثل تجارت اگر برای رضای خدا باشد، عبادت است. «عرفان صحیح اسلامی روشی است متعادل که در آن، دنیا و آخرت هرکدام بهره و جایگاه خود را دارند. از این کلام موجز و نورانی معصوم، روش و دستور صریح عرفانی آشکار می‌شود: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای دینش ترک کند، یا دینش را برای دنیایش» (مصباح، ۱۳۹۵، ص ۹۵). مطابقت با شریعت، شاخصه‌ی دیگر عرفان اصیل است. هیچ آموزه و دستورالعمل سلوکی نباید مخالف با شریعت باشد. قرآن کریم در آیات متعدد تبعیت از وحی، پیروی از پیامبر و عمل به احکام الهی را صراط مستقیمی می‌داند که تخطی از آن جایز نیست، و پیروی از هوای نفس و شیطان را منع کرده است. اسوه و نمونه‌ی اعلا‌ی عرفان، پیامبر خدا ﷺ و ائمه‌ی اطهار ﷺ هستند.

۸. راه دستیابی به مقامات عرفانی

برای شناخت چگونگی پیمودن مسیر میان مبدأ و متنها باید از عقل و نقل استفاده کرد. مبدأ، وضع موجود سالک و مقصد، بارگاه ربوبی و رسیدن به مقام عندالله است. سلوک عرفانی سیری قلبی است که در باطن سالک واقع می‌شود و در پی آن دل انسان با خدا پیوند پیدا می‌کند. برای دستیابی به مقامات عرفانی از دو روش عقلی و نقلی می‌توان استفاده کرد. این دو روش البته مکمل یکدیگرند و در مسیر سلوک به هر دو نیاز هست.

روش عقلی این است که با تحلیل عقلی علائم راه را بشناسیم و معیارهایی عقلی برای تشخیص حق از باطل را به دست آوریم. روش نقلی استفاده از تجربه‌ی کسانی است که این راه را پیموده‌اند. راهی که قرآن و معصومان ﷺ عرضه کرده‌اند، اطمینان‌بخش است؛ اما به روش‌های دیگران نمی‌توان به‌طور یقینی اعتماد کرد. بسیاری از فرقه‌های صوفی روش‌های خود را مستند به معصومان ﷺ می‌دانند؛ اما مستنداتشان به گونه‌ای نیست که برای افراد منصف یقین‌آور باشد. شیوه‌ی زندگی و رفتار بسیاری از اقطاب نیز چنان است که نمی‌توان به سخن آنها اعتماد کرد؛ «به اعتقاد شیعه، مطابق حدیث ثقلین هم‌اکنون راه نقلی معتبر منحصر به قرآن و روایات پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار است» (همان، ص ۱۰۷).

آموزه‌های عرفان اسلامی همان است که در قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت معصوم او آمده و در شخصیت و زندگی آنها تجلی یافته است. راه شناخت این معارف نیز تدبیر در این منابع، همراه با تهذیب نفس و تطهیر قلب است. این راه به روی همه گشوده است. هر کسی به قدر استعداد و همتش می‌تواند به آن دست

۹. خطوط کلی در سیر و سلوک عرفانی

راه سیر الی الله یکی است؛ اما این راه مراحل و منازل دارد که باید با رعایت برنامه سلوکی آن را طی کرد. این برنامه سلوکی مشتمل بر عناصر دورنی و بیرونی است. اساس، اصلاح درون است. عناصری مثل معرفت، عشق و اخلاص، دورنی هستند. البته اعمال بیرونی هم اهمیت دارد. همچنین تکالیف، شامل فعل و ترک یا واجبات و محرمات است. برخی از خطوط کلی این برنامه شامل موارد زیر است:

نخستین گام بیدار شدن از خواب غفلت است که به آن «یقظه» می‌گویند. بدون تحقق این مرحله هیچ حرکت سازنده‌ای صورت نمی‌گیرد. اعتقاد به اصول دین، مانند ایمان به خدا، وحی و حیات پس از مرگ، مبانی اصلی سلوک است. همواره باید برای اصلاح اعتقاد و تصحیح و تعمیق معرفت و مصونیت از انحرافات عقیدتی کوشید.

تکالیف عبادی مانند نماز و روزه را باید با اخلاص و حضور قلب انجام داد. بهترین عمل برای قرب به خدا، نماز همراه با حضور قلب است، که عمود دین و عبادتی جامع است. از این جهت است که شریعت به هیچ عملی مانند نماز ترغیب نکرده است. امر «حیّ علی خیر العمل» درباره نماز است. امام صادق علیه السلام فرمود: «ما اعلم شیئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلاة» (کلینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۶۶)؛ بعد از شناخت خدا، عملی برتر از نماز نمی‌شناسم. فلسفه اصلی نماز غلبه بر خودپرستی و تسلیم خدا شدن است. نماز با توجه و معرفت ظاهر و باطن انسان را متوجه خدا می‌کند؛ چنان‌که نماز بدون توجه و حضور قلب، بی‌روح است و آن آثار را ندارد.

چهارم. خدمت به خلق، مانند احترام به والدین و انفاق مال به نیازمندان برای رضای خدا است.

پنجم. اختصاص دادن زمانی در شبانه‌روز برای تفکر در خلقت است. ششم. یاد خدا در دل داشتن، تلاوت قرآن، دعا و نیایش است، به طوری که بین انسان و خدا محبت و انس برقرار شود.

مراتب عرفانی براساس ذکر و توجه، درجه‌بندی می‌شوند. عالی‌ترین مرتبه ذکر که همراه با انقطاع کامل است، وقتی است که انسان آبی از خدا غافل نشود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمُ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون: ۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال شما و فرزندانان شما را از یاد خدا غافل نگردانید، و کسانی که چنین کنند، زیان کارانند. یاد خدا در قلب است، اما ذکر لفظی و زبانی نیز مؤثر است و اهمیت دارد. یاد خدای متعال، توجه به او، و به خاطر آوردن نعمت‌های او موجب شدت محبت و انس به خدا می‌شود؛ به طوری که عبد او را

یابد. بنابراین معارف عرفانی همچون اسراری نیست که معصومان به افراد معدودی گفته باشند و در اختیار فرد یا افراد خاصی باشد.

برخی از صوفیان بر آن شده‌اند که حقایق معنوی و عرفانی به صورت اسرار و رموزی از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به افراد خاصی از پیروانشان سپرده شده و این علوم سینه به سینه به وراثت به قطب هر زمان که انسان کامل است، می‌رسد. بنابراین کسی که می‌خواهد سلوک کند، راهی جز مراجعه به اقطاب صوفی ندارد. از همین جا بین شریعت و طریقت فرق نهاده‌اند. شریعت ظاهر و در اختیار همه است؛ اما طریقت فقط در خزانه سینه مردان خاص الهی است. حتی برخی پنداشته‌اند شریعت تنها مقدمه و بانی است برای ورود به طریقت؛ و پس از ورود به مرحله طریقت رعایت شریعت لزومی ندارد.

این تصور از عرفان اسلامی خطاست. معارف و تعالیم اسلام برای همه و در دسترس همه مردم است و به افراد یا گروه خاصی منحصر نیست. شکی نیست که استعداد و ظرفیت و همت و کوشش افراد متفاوت است و همه یکسان از معارف دین بهره‌مند نمی‌شوند و فهم دین و عمل به دین مراتب دارد. معارف دین بطون و اعماقی دارد که اقلیتی ممکن است به آن برسند اما این، غیر از اختصاص داشتن این معارف به افراد خاص است. همچنین از دیدگاه تشیع اثنا عشری، قطب و انسان کاملی غیر از معصومان وجود ندارد و در زمان غیبت هیچ فرد خاصی غیر از امام معصوم که باید او را شناخت و به او سرسپرد وجود ندارد.

آنچه گفتیم، به معنای بی‌نیازی از استاد در سلوک معنوی نیست. در امور معنوی نیز برای تعلیم و راهنمایی و درمان مشکلات روحی، به استاد نیاز داریم و با وجود استاد شایسته، این مسیر بسیار بهتر طی می‌شود. البته چنین استادانی کم هستند و یافتن آنها دشوار است؛ اما باید توجه داشت که عدم دسترسی به استاد شایسته نباید مانع سیر و سلوک شود. تعالیم و هدایت‌های دین در اختیار همه است. علاوه بر این، کتاب‌ها، نامه‌ها و دستورالعمل‌های اساتید سلوک در این زمینه‌ها در دسترس است و با استفاده از آنها می‌توان حرکت کرد. در مراحل نخستین آنچه مهم است، رعایت احکام شرع یعنی واجبات و محرمات و رعایت برخی مستحبات و مکروهات است. در این مراحل، وجود استاد ضروری نیست. بعد از تکمیل این مراحل می‌توان امید داشت که استاد هم پیدا شود. منظور ما از استاد، قطبی نیست که صوفیه مطرح می‌کند و او را تا مقام عصمت بالا می‌برند و مفترض الطاعه می‌دانند. از آموزه‌های دین چنین شأنی برای اساتید سلوک به دست نمی‌آید. حتی رسیدن به مقامات عالی معنوی ملازم با عصمت و دوری از خطا و اشتباه نیست.

حاضر می‌بیند و از پرستش او و مناجات با او لذت می‌برد. چنین عبدی خدا را ناظر می‌بیند و دریچه‌ای به سوی قلبش گشوده می‌شود؛ به طوری که احساس می‌کند در حال عبادت، گویا خدا را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. با شدت یافتن محبت، حجاب‌ها یکی یکی برداشته می‌شود و بنده از احساس حضور خدا مسرور می‌گردد و غفلت از او را سنگین و گناه می‌انگارد و از آن استغفار می‌کند، چنان‌که انبیا و اولیا چنین می‌کنند و از اندک غفلتی طلب بخشش می‌کنند؛

هفتم. مراقبه و توجه و کنترل قوای حسی و خیالی برای مصون داشتن دل از توجه به غیر خدا است.

هشتم. کوشش برای رسیدن به اخلاص و دوری از ریا و سمعه از طریق توجه و مراقبه و استفاده از روش‌هایی همچون ذکر قلبی، و انجام اعمال نیک در پنهان و به دور از دید دیگران و در عین حال ترک نکردن برخی اعمال جمعی، مانند نماز جماعت است.

نهم. پرهیز از گناهان و دوری از دلبستگی به دنیا و مادیات و ترک مشتهیات و تجملات است.

دهم. زیاده‌روی نکردن در استفاده از لذایذ مشروع، مانند خوردن و آشامیدن و رعایت میانه‌روی است.

یازدهم. تفکر و تأمل و انس با معارف قرآن و سنت و استمداد از خدا برای مصونیت از انحراف‌های فکری و عقیدتی است.

دوازدهم. مداومت بر اعمال خیر است، تا اینکه به صورت ملکه درآید، چنان‌که امام باقر علیه السلام فرمود: «حب الاعمال الی الله عز و جل ما دوام علیه العبد و ان قل» (کلینی، بی تا، ج ۲، ح ۲)؛ بهترین کار آن است که بنده به آن ادامه دهد، ولو آن کار کوچک باشد.

و بالاخره از آداب سلوک مشارطه، مراقبه و محاسبه داشتن است. مشارطه آن است که بنده هر روز با خود عهد ببندد از فرصت آن روز بهترین استفاده را برای بندگی استفاده کند؛ مراقبه مواظبت به عمل بر آن شرط است؛ محاسبه آن است که انسان هر شب عملکرد روزانه‌اش را بررسی کند و ببیند به وظایفش به درستی عمل کرده است یا نه.

۱۰. مراتب توحید عرفانی

بنده با رعایت این اصول گام به گام به توحید نزدیک و موحد می‌شود. برای موحد شدن اثبات عقلی خدا کافی نیست؛ بلکه دل باید به شهود برسد و توحید را بپذیرد. این امر میسر نیست، مگر با عبور از نفسانیت و خودخواهی، که بزرگ‌ترین حجاب بین ما و خدا، نفس ماست. روح سلوک عرفانی توجه به خداست و اذکار و اعمال، برای تقویت این توجه است. غایت عرفان، رهایی از شرک جلی و خفی و رسیدن به

حقیقت «لا اله الا الله» است که سه مرحله کلی دارد:

مرحله اول، توحید افعالی است. در این مرحله سالک باید اراده‌اش را تابع اراده خدا کند و تنها او را مؤثر اصلی در عالم و همه عالم را اثر و نشانه خدا ببیند.

مرحله دوم، توحید صفاتی است. در این مرحله سالک همه خوبی‌ها، زیبایی‌ها و صفات کمال را به خدا نسبت می‌دهد و هر کمال و جمالی را از او و پرتو او می‌بیند.

مرحله سوم، توحید ذاتی است. در این مرحله سالک هستی خود و همه عالم را از آن خدا می‌بیند. تنها موجود مستقل قائم به ذات را او و غیر او را نیازمند و وابسته به او می‌بیند. به این ترتیب سالک از شرک و خودمحوری رهایی می‌یابد و به توحید که خودمحوری است، می‌رسد.

رسیدن به این مرتبه، اوج کمالی است که برای انسان ممکن است.

بدین سان سالک با رفع حجاب‌ها به خدا دلبستگی پیدا می‌کند و برای خود و هیچ موجودی جز خدا استقلالی نمی‌بیند؛ چنان‌که دلیل عقلی هم فقر انسان و جمیع عالم را اثبات می‌کند. با سلوک عرفانی، انسان به جایی می‌رسد که می‌بیند مؤثری جز خدا نیست و برگی بدون اراده او سقوط نمی‌کند. چنین انسانی به خدا عشق می‌ورزد و از عبادت او لذت می‌برد. وقتی چنین شد، نه به غیر خدا دل می‌بندد؛ به طوری که کوهی از طلا و جواهر با تلی از خاک نزد او یکسان خواهد بود، و نه از غیر خدا هراسی پیدا می‌کند. «اگر انسان به این مرحله از کمال دست یابد و توجه قلبی‌اش فقط به خدا باشد، آن‌گاه انوار الهی بر دلش می‌تابد و او را از مراتب پست دنیوی به بالاترین مقامات عالی انسانی، که همان مراتب اعلای قرب ربوبی است، رهنمون می‌شود» (مصباح، ۱۳۹۵، ص ۱۲۵).

منابع.....

کلینی، محمدبن یعقوب، بی تا، *اصول کافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، بیروت، دار الاضواء.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۷، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

_____، ۱۳۸۷، *در جستجوی عرفان اسلامی*، تدوین و نگارش محمد مهدی نادری قمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۵، *در برتونور*، نگارش محمد مهدی نادری قمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.